

شیوه نبوی - خلیفه‌ای در رهبری سیاسی عربی و دموکراسی

الدكتور محمد بشير الخضراء، النمط النبوي -

الخليفي في القيادة السياسية العربية والديمقراطية، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الاولى، مايو ٢٠٠٥، ٦٢٢ صفحة.

شیدا محمدی

کارشناس علوم سیاسی

کتاب حاضر با اذعان به این نکته که

شیوه رهبری سیاسی جهان عرب مبتنی بر «شیوه نبوی - خلیفه‌ای» و یا «شیوه رهبری -

سلطه‌گرایی» است و این شیوه در طول تاریخ محفوظ مانده، فاکتورهای اصلی این شیوه حکومت‌داری را تعیین کرده است. بدین

منظور این کتاب به چهار بخش و نوزده فصل تقسیم شده است. بخش نخست کتاب که با عنوان «شناخت نظری و تاریخی شیوه نبوی -

خلیفه‌ای» ارائه شده، دارای سه فصل است که عبارتند از: ۱. رهبری؛ چارچوب نظری؛

۲. شیوه نبوی - خلیفه‌ای؛ نظریه‌ای برای فهم رفتار رهبری نزد اعراب؛ ۳. رشد و

شکوفایی شیوه «رهبری - سلطه‌گرایی» در آغاز تشکیل دولت اسلامی.

نویسنده در ابتدا به تفاوت‌های شیوه

نبوی با شیوه خلیفه‌ای در رهبری سیاسی

اشاره می‌کند. در شیوه نبوی، رابطه‌ای

عاطفی میان رهبر و پیروانش به وجود

می‌آید، به طوری که این پیروان آزادانه و

داوطلبانه و بدون استفاده از هرگونه قدرت و

خشونت از رهبر تبعیت می‌کنند. این تبعیت

به نحوی است که هیچ گروه و دسته‌ای پشت

سر رهبر تشکیل نمی‌شود و هرگونه تصمیمی

به سرعت و با کمترین تنش اتخاذ می‌گردد

(ص ۱۰۹). در شیوه خلیفه‌ای، رهبر فردی

عادل است و از نظر مردم از هیچ خصوصیات

ویژه‌ای بهره‌مند نیست، در نتیجه مردم از

روی علاقه و به دلخواه خویش از وی تبعیت

نمی‌کنند. از این رو، آنچه که باعث استخدام

موضع رهبر می‌شود، نه کاریزمای وی در

جذب مردم بلکه توان و قدرت وی در استفاده

از زور و قوه قهریه است. بنابراین، همواره در

جامعه تقسیم‌بندی و اختلاف وجود دارد و

اشخاص و گروه‌های متعددی خواهان

دستیابی به قدرت و تغییر وضع موجود

می‌باشند و به طور مستمر از رهبر جامعه

استفاده می‌نمایند. مؤلف در ادامه به ذکر

این نکته می‌پردازد که منظور وی از رهبری «نبوی - خلیفه‌ای» تنها محدود به جهان اسلام و سرزمینهای عربی نمی‌باشد؛ زیرا حتی در کشورهای لیبرال دموکرات که مردم سالاری و استقرار ساختاری سیاسی مانع از دیکتاتوری فرد حاکم می‌گردد، شاهد بروز چهره‌ها و شخصیت‌هایی هستیم که موجب تحولات عظیمی شده‌اند و هم‌اکنون از آنان به عنوان افتخار ملی و مایه مباهات کشور نام برده می‌شود. برای مثال در ایالات متحده که یکی از خاستگاههای مهم دموکراسی مدرن به شمار می‌آید، شخصیت‌هایی چون جورج واشنگتن و آبراهام لینکلن به مثابه دو قدیس مورد ستایش قرار می‌گیرند. در آمریکا به واشنگتن القابی همچون «رهایی‌بخش» «پدر کشور» و «مؤسس جمهوری» داده شده است. لینکلن نیز همین اهمیت را دارد و بسیاری از آمریکاییان او را همچون مسیح (ع) و موسی (ع) می‌ستایند.

در نظامهای کمونیستی هم وضعیت از این بهتر نیست، مقام و منزلت شخصیت‌هایی همچون لنین و استالین به قدری بود که حتی گروه‌ها و احزابی به نام استالینیست‌ها و لنینیست‌ها تشکیل شدند. مؤلف در این فصل نتیجه‌گیری می‌کند که حتی در نظامهای دموکرات و یا سوسیالیست مغرب زمین بروز یک شخصیت کاریزما که بتواند مردم را به خود جذب نماید، در تحکیم مبانی ساختار سیاسی آن کشور می‌تواند مؤثر باشد، همچنان که افرادی همچون جورج واشنگتن دارای این ویژگیها بودند. بنابراین وجود حالتی از سلطه‌گرایی و برتری جویی فردی تنها در نظامهای مشرق زمین متبلور نمی‌گردد، بلکه پدیده‌ای عام است که البته نمونه‌های آن در میان کشورهای غیر دموکراتیک بیشتر است.

نویسنده در فصل سوم کتاب تأکید می‌کند که اگرچه تشکیل دولت یک پارچه اسلامی به رهبری پیامبر اسلام (ص) مهم‌ترین حادثه در جهان عرب به شمار می‌رود و عامل اصلی آن دین مبین اسلام بوده، اما نباید فراموش کرد که شیوه اجرایی این حکومت متأثر از وضعیت آن دوره شبه جزیره عربستان و خصوصیات ویژه آن منطقه می‌باشد. قبل از اسلام، اعراب قبیله خویش را مهم‌ترین واحد حیات سیاسی و اجتماعی خویش برمی‌شمردند و حق با تشکیل حکومت اسلامی، این اصالت و ریشه قبیله‌ای با وجود کم‌رنگ‌تر شدن هرگز از

میان نرفت. جدال انصار و مهاجرین در سقیفه بنی ساعده در زمان وفات پیامبر(ص) در حالی که جسد مطهر ایشان هنوز به خاک سپرده نشده بود، بر سر جانشینی و خلافت پیغمبر اسلام(ص) از مهم ترین رویدادهایی است که نویسنده کتاب از آن به عنوان نخستین جرقه قبیله گرایی پس از تثبیت حکومت اسلامی در سراسر شبه جزیره عربستان بر می شمرد. وی در این مرحله به دو نکته مهم اشاره می کند: اول آنکه، با موافقت اعراب بر استمرار حکومت در میان قبیله قریش، اگرچه به ظاهر مشکل خلافت حکومت اسلامی حل شد، اما در واقع منازعات درون قبیله ای آغاز گشت و اوج این منازعات بروز دو جنگ جمل و صفین می باشد که در واقع افراد یک قبیله، طلحه و زبیر و عایشه در جنگ جمل و معاویه بن ابوسفیان در جنگ صفین با حضرت علی(ع)، خلیفه ای که از همان قبیله بود، برای کسب قدرت و حکومت به کشتار و خون ریزی پرداختند.

دومین نکته آنکه، پس از ابوبکر که دو سال حکومت کرد، هر سه خلیفه دیگر ترور شدند و این امر نشانگر آن است که هنوز روح قبیله ای مبتنی بر استفاده از شمشیر و زور

برای رسیدن به خواسته های مشروع و غیر مشروع بر اعراب مستولی بوده است و تا زمان حکومت امویان که اصل حاکمیت مبتنی بر زور و غلبه با شمشیر شد، این مسئله در میان قبایل اعراب باقی ماند. در بخش دوم کتاب به شاخصه های شیوه نبوی - خلیفه ای در فرهنگ امامت، خلافت و فلسفه اسلامی اشاره شده است. در ابتدا به اهمیت شورا چه در قبل از اسلام و چه پس از تشکیل حکومت اسلامی پرداخته شده و نویسنده نتیجه گرفته است که چه رئیس قبیله در دوران جاهلیت و چه پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) هنگامی که مسئله ای را به شور و مشورت می گذاشتند، دیگر از نتیجه آن مشورت تخطی نمی کردند و آن را اجرا می نمودند و در واقع به رأی اکثریت، حتی اگر کاملاً هم درست نبود، پایبند می ماندند. مؤلف معتقد است که در هر حکومت اسلامی وجود یک مجلس شورا که هم مانع از فرد گرایی رهبر جامعه شود و هم تجلی دهنده اراده ملت باشد، ضرورت دارد.

وی در این زمینه به تجربه نظام جمهوری اسلامی ایران اشاره می کند که در آن میان مفاهیم شریعت و انتخابات عمومی در چارچوب قانون اساسی تلفیق ایجاد شده و به

اجرا گذاشته شده است (ص ۱۷۱).

حکمرانی اشاره نکرده اند.

در فصل پنجم کتاب، نظریه خلافت در نوشته های اهل سنت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مؤلف با مطالعه آراء ماوردی، غزالی، ابن تیمیه و برخی دیگر از نظریه پردازان همچون البغدادی و الجوینی به نقاط اختلاف و اشتراک این اندیشمندان در مواردی همچون: لزوم داشتن خلیفه و حکمران بر سرزمینهای اسلامی، شیوه های تعیین و بیعت با خلیفه، وظایف خلیفه، رابطه خلیفه و ملت و اهمیت وجود شورا برای حل و فصل مسایل مسلمین پرداخته است. وی سپس نتیجه گیری می کند که در تمامی این نظریه های ارایه شده در میان اهل سنت در مورد خلافت، همواره مفهومی فردی از رهبری جامعه مد نظر بوده است و در همه حال تمامی قدرت، از تعیین قضات و وزیران و اداره مستقیم کوچک ترین و ساده ترین مسایل تا اعلان جنگ و صلح، در اختیار خلیفه بوده است. مسئله «شورا» و ایجاد یک مجلس مشورتی نیز در نگاه هیچ کدام از این نظریه پردازان از یک مسئله ثانوی فراتر نرفته است و هیچ یک از آنها به مطرح ساختن مجلس مشورتی با شرایطی مشخص و نقشی واضح و صریح در فرآیند

در آراء ماوردی، غزالی و دیگران اگرچه به مسئله احتمال عدم کفایت خلیفه برای حکمرانی پرداخته شده و تمامی آنها به اتفاق اظهار داشته اند که در صورت بروز بی عدالتی، ناتوانی و یا عدم تدبیر امور، از سوی حاکم عدم اطاعت از وی بر مسلمانان واجب است، اما هیچ کدام از این نظریه پردازان شیوه ای مدنی، قانونمند و مسالمت آمیز برای حل و فصل این موضوع ارایه نکرده اند و گویی تنها راهی که به ذهن آنها رسیده است، بدون آنکه به طور علنی مطرح سازند، جنگ و پیکار با خلیفه می باشد. فصل ششم کتاب به مسئله امارات در نزد شیعه و مهم ترین آراء شیعه اثنی عشری در این زمینه اختصاص یافته است. مؤلف در ابتدا دلایل شیعه برای تأکید بر این نکته که امامت بر اساس نص است و نه انتخاب را مورد بحث قرار می دهد، سپس به ویژگیهای امام اشاره می کند و پس از آن وارد مسئله شورا می شود که به اعتقاد وی یکی از مهم ترین اختلافهای اهل تسنن و تشیع در این مسئله نهفته است. دکتر بشیر معتقد است که در شورای اهل تسنن هرگاه بر امری اجماع شد، حاکم یا خلیفه باید از آن پیروی

کند، اما شیعیان بر این باورند که کارویژه شورا کشف و دریافت بهترین و کامل‌ترین رأی است اما تصمیم‌گیری نهایی بر عهده امام می‌باشد (ص ۲۰۶). نویسنده در این فصل از کتاب صفحاتی را به نظام جمهوری اسلامی ایران اختصاص داده است و اظهار داشته که نظریه «امامت» در این نظام محقق شده و تبدیل به تجربه‌ای بی‌نظیر در جهان گشته است. در نظام جمهوری اسلامی برخلاف پاره‌ای از نظامهای اسلامی دیگر، از فردیت و تک‌روی حاکم جلوگیری شده و ساختار حکومت و رهبری بر اساس قانون اساسی مستحکم و باثبات گشته است. همچنین در این نظام قوه‌های سه‌گانه از یکدیگر جدا شده‌اند و ولی فقیه به عنوان حاکم بر آنها نظارت دارد. به نظر دکتر بشیر، به رغم اختیارات و صلاحیتهای گسترده ولی فقیه، وظایف وی نیز در چارچوب قانون اساسی تعریف شده و مجلس خبرگان که منتخبان مستقیم مردم هستند، بر فعالیتهای وی نظارت می‌کنند. از دیدگاه دکتر بشیر، نظام جمهوری اسلامی ایران در دوران فعلی کامل‌ترین شکل از یک حکومت اسلامی مبتنی بر آراء و نظریات سیاسی روش فقهی اسلامی را ارائه داده است.

فصل هفتم کتاب، شیوه‌نوی- خلیفه‌ای در حکمرانی را از نگاه اندیشمندانی همچون ابن‌سینا، ابن‌رشد، ابن‌باجه، ابونصر فارابی و ابن‌خلدون مورد مطالعه قرار داده است. با توجه به شرایط زمانی و مکانی این متفکران و نوع نظام حکومتی خلیفه‌ای که در آن روزگار در جهان اسلام پا برجا بود، مؤلف پس از بررسی مقایسه‌ای آراء و نظریات این اندیشمندان، انتقادات زیر را ابراز می‌دارد:

۱. هیچ‌کدام از این متفکران یک ساختار سیاسی منظم و قانونمند را به جای ساختار فردی خلافت ارائه ندادند؛
۲. هیچ‌کدام به دنبال اصلاح حقوق و تکالیف خلیفه از طریق ایجاد تغییر در شیوه رهبری - سلطه‌گرایی فرد حاکم نبوده‌اند؛
۳. به استثناء ابن‌خلدون، بقیه اندیشمندان با تأکید بر حکمرانی «شاه فیلسوف» که از سوی هیچ‌کس انتخاب نمی‌شود بلکه به دلیل کسب‌عالی‌ترین درجات حکمت و علم ظاهر و آشکار می‌شود، در واقع به دنبال پادشاهی برای مدینه فاضله بوده‌اند که نشانگر تفکرات آرمان‌گرایانه و به دور از واقعیت آنها می‌باشد؛
۴. این نوع تفکر اندیشمندان، بر

اهمیت نقش یک رهبر کاریزما که خارج از فرآیند مشخص سیاسی به قدرت می‌رسد، تأکید می‌نماید؛

۵. تمامی اندیشمندان، اصل مهم «شورا» را نادیده گرفته‌اند و هرگز بر لزوم توجه حاکم به نظر افراد مصلح و قابل اعتماد در اجرا و پی‌گیری امور و اتخاذ تصمیم‌های مهم و حیاتی جامعه تأکیدی نکرده‌اند.

در فصل هشتم کتاب، مؤلف به سیر دور شدن وضعیت و نحوه حکمرانی در جهان اسلام از شیوه و سیره نبوی به شیوه خلیفه‌ای و تبدیل شدن خلافت به پادشاهی اشاره می‌کند. وی در ابتدا به ذکر این نکته می‌پردازد که با توجه به اینکه حضرت محمد(ص) برگزیده پروردگار متعال بود، شیوه نبوی در حکومت‌داری که در شخص ایشان متبلور شده بود، قابل تکرار با همان کیفیت و کمال نیست. اما با این حال در روش حکمرانی پیامبر(ص) اصولی حاکم بود که اجرای آن برای خلفای ایشان میسر و مقدر بود. اصل «شورا» یکی از همین اصول بود که با روی کار آمدن امویان و سپس عباسیان کنار گذاشته شد و حاکم هر آنچه که اراده می‌کرد، اجرا می‌شد. انتخاب حاکم نه از طریق اصل حل و عقد و نه از طریق ملت

انجام می‌گردید، بلکه فردی قدرتمند در رأس قبیله‌ای قرار می‌گرفت و با زور شمشیر در صدد خلع بر می‌آمد و سپس با کسب قدرت، یکی از فرزندان خود را به جانشینی برمی‌گزید. این وضعیت ادامه می‌یافت تا اینکه مرد قدرتمند دیگری پیدا شود و بساط این حکومت را برچیند و دوباره خود حاکم گردد و فرزندان خویش را به عنوان جانشین معرفی کند.

به نظر مؤلف اگرچه شیوه حکمرانی نبوی دیگر قابل تکرار نیست و آنچه هنوز در جهان اسلام و کشورهای اسلامی وجود دارد شیوه حکمرانی خلیفه‌ای است، اما در نظریه «امامت» فقهای شیعه هنوز نشانه‌هایی از شیوه نبوی به چشم می‌خورد. ضمن آنکه اندیشه شیعی توانست تا حدودی موفقیت خود را در نظام جمهوری اسلامی نشان دهد و میان مفاهیم اسلامی شیعی و دموکراسی و ساختاری شدن نظام حکمرانی، سازگاری و تفاهم ایجاد نماید(ص ۲۴۸).

بخش سوم کتاب به مطالعه شیوه حکمرانی نبوی- خلیفه‌ای در دوران معاصر اختصاص یافته است. در فصل‌های این بخش روش‌های رهبری و زعامت شخصیت‌هایی همچون جمال عبدالناصر و حیب بورقبیه و

گروهها و احزابی مثل حزب بعث و جنبشهایی نظیر اخوان المسلمین در مصر و جنبش آزادی بخش فلسطین، مورد مطالعه قرار گرفته اند. دکتر بشیر معتقد است که جمال عبدالناصر نه تنها بزرگ ترین رهبر جهان عرب در قرن بیستم بود، بلکه از معدود شخصیت‌های کاریزماتیک جهان بود که تلاش کرد تا از این توانایی در جهت تشکیل ساختارهای سیاسی مدرن استفاده کند و فردگرایی و حکومت یکنفر را از میان بردارد. شخصیت کاریزماتیک عبدالناصر مهم ترین عامل شکل گیری گروه «افسران آزاد» و به دنبال آن اجرای موفقیت آمیز کودتا علیه نظام پادشاهی مصر بود. به اعتقاد مؤلف کتاب، یکی از دلایل اصلی محبوبیت جمال عبدالناصر در دو دهه رهبری جامعه مصر، رویگردانی وی از هرگونه ثروت اندوزی برای خود و فرزندانش بود (ص ۲۵۵). عبدالناصر با تدوین قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و سایر دستگاههای سیاسی- اداری، کوشید تا رهبری را از سطح فردی به سطح جمعی و نهادینه شده ارتقاء دهد، اما وی بارها ناگزیر شد که از کاریزمای خود برای حل و فصل امور استفاده کند. نویسنده معتقد است که یکی از دلایل اصلی اقدامات

فردی جمال عبدالناصر، به رغم وجود قانون اساسی و تقسیم کارها، نگرش تاریخی جامعه مصر به رهبرانش بوده است. به اعتقاد دکتر بشیر، جامعه مصر در طول تاریخ همواره شاهد حکمرانی نظامهای پادشاهی با اختیارات نامحدود پادشاه بود و هرگز دموکراسی و نظام جمهوری را تجربه نکرده بود. در نتیجه، با وجود آنکه پس از فروپاشی نظام پادشاهی در این کشور و استقرار نظام جمهوری و براساس قانون اساسی نوع دیگری از مناسبات سیاسی داخلی تعریف شده بود، در عمل، ملت مصر شخصیت کاریزماتیک عبدالناصر را می ستودند و شخص او، و نه نظام سیاسی جدید، را عامل پیشرفت و تحول مصر می دانستند (ص ۲۵۹). به عبارت دیگر، بسیاری از مردم می پنداشتند که جمال عبدالناصر همان نظام سیاسی است و نظام سیاسی همان جمال عبدالناصر است و او هرگز مرتکب اشتباهات بزرگ نمی شود؛ زیرا مصلحت مردم را بهتر از خود مردم تشخیص می دهد و اگر مردم بخواهند از او انتقاد کنند، به معنای آن است که از کل نظام سیاسی مصر انتقاد کرده اند. ریختن مردم به خیابانها و حمایت آنها از جمال عبدالناصر، پس از شکست

ناباورانه مصر از اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و استعفای عبدالناصر از ریاست جمهوری، نشان دهنده میزان علاقه مندی و تعلق خاطر ملت مصر به وی بود.

با مرگ عبدالناصر، به رغم آنکه براساس قانون اساسی، سازوکار مشخص برای تعیین رییس جمهور پیش بینی شده بود، از آنجا که یک شخصیت کارزما از میان رفته بود و دیگران هرگز از آن ویژگیها بهره مند نبودند، جنگی پنهان برای کسب قدرت در مصر به وجود آمد. با اینکه انور سادات، از اعضای گروه «افسران آزاد» و رییس مجلس ملی مصر، به سرعت جانشین جمال عبدالناصر شد، اما به زعم نویسنده کتاب وی نتوانست از اختلاف درونی رهبران سیاسی مصر بکاهد و تنها زمانی موفق به این کار شد که چند تن از این رهبران را به زندان افکند. از سوی دیگر، برای مردم مصر نیز بسیار دشوار بود که پس از مرگ رییس جمهوری کارزما و محبوب، فردی معمولی را در این مقام حساس بپذیرند، از این رو انور سادات برای تحکیم قدرت خود شیوه «خلیفه ای» یعنی استفاده از زور و قدرت را برگزید و در عرصه سیاست خارجی نیز تلاش کرد تا با رویکرد به بلوک غرب

حمایت‌های ایالات متحده و اروپا را جلب کند (ص ۲۶۹).

بررسی وضعیت سازمان آزادی بخش فلسطین و تأثیر یاسر عرفات رییس پیشین این سازمان بر مسئله فلسطین و نحوه اداره این سازمان، از مطالب جالب توجه این کتاب می باشد. مؤلف کتاب با مطالعه روند شکل گیری این سازمان و عملکرد یاسر عرفات در چارچوب آن، به مهم ترین عوامل عدم موفقیت این سازمان در جذب دیگر گروههای مهم و فعال فلسطینی نظیر جنبش حماس، جهاد اسلامی و جنبشهای مارکسیستی مثل جبهه مردمی / فرماندهی کل و جبهه دموکراتیک آزاد سازی فلسطین می پردازد. به اعتقاد مؤلف در سازمان آزادی بخش فلسطین که جنبش فتح بزرگ ترین گروه آن بود، به مرور زمان و با دخالت‌های کشورهای عربی و غربی روحیه انقلابی گری و اقدام مسلحانه برای آزادی فلسطین از بین رفت و تبدیل به روحیه ای دیپلماتیک و سیاسی شد و رهبرانی که روزگاری دست به اسلحه می بردند تا سرزمینشان را آزاد کنند به دنبال راه حل‌هایی مسالمت جویانه گشتند تا فلسطین را نجات دهند. این امر با اعتقاد و رویکرد جنبشهای

جهاد اسلامی و حماس که در پی آزادی سراسر کشورشان از طریق مقاومت مسلحانه بودند، تعارض داشت. ضمن آنکه جنبشهای فلسطینی چپ‌گرا نیز عمدتاً به خاطر کسب حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق، خط مشی مارکسیستی اتخاذ کرده بودند. البته انتقاد مؤلف تنها محدود به سازمان آزادی بخش فلسطین نمی‌شود، بلکه از سایر جنبشهایی که به این سازمان نپیوسته بودند هم انتقاد می‌کند. به نظر وی، جنبشهای مثل حماس و جهاد اسلامی که هر دو تحت شعار اسلام و جهاد تا آزادی همه سرزمینهای اشغالی فعالیت می‌کنند، نباید از یکدیگر جدا باشند؛ زیرا مهم‌ترین عامل آزادسازی فلسطین یک پارچگی و اتحاد ملت فلسطین است ولی آنچه که هم اکنون در عرصه فلسطین می‌توان مشاهده کرد، تفرقه و اختلاف میان رهبران و گروههاست. تقسیم شدن جبهه خلق به چند گروه و جبهه دیگر نیز دلیلی است بر اینکه شخصیت‌های بزرگ فلسطینی به جای توجه به هدف بزرگ و اصلی خود، اسیر تمایلات و خواسته‌های فردی شده‌اند.

مسئله مهم دیگر ناتوانی یاسر عرفات در اجرای نقش یک رهبر کاریزما در میان

فلسطینیان بود و این نکته یکی از دلایل تعدد گروهها و سازمانهای فلسطینی قلمداد می‌شود. در واقع، عرفات نتوانست طی نیم قرن فعالیت و مبارزه خویش، دیگر رهبران و شخصیت‌های برجسته فلسطینی را در اطراف خود گردهم آورد و مبارزه و جهاد در راه آزادی کشورشان در تئوری و عمل را یک پارچه و متحد سازد. از سویی دیگر، وی با تحکیم قدرت خویش بر تشکیلات خودگردان و کنترل تمامی امور مالی آن و استفاده از شیوه‌های خشونت‌آمیز در از میان برداشتن مخالفان و صاحب نظران، بستن مطبوعات و عدم پذیرش هرگونه انتقادی نشان داد که عملکردی شبیه دیگر رهبران سلطه‌گرا دارد و به رغم مشکلاتی که فلسطین با آن مواجه است، در صدد ایجاد اتحادی واقعی برای آزادی‌سازی کشورش نیست و کاملاً مایل است که هر آنچه برای آزادی فلسطین رخ می‌دهد، به نام او تمام شود.

در تحلیل شخصیت عرفات، بعضی از فلسطینیان و اعراب میان شخصیت فردی وی به عنوان یک میهن پرست کوشا و کسی که تمام زندگی خود را در راه آزادی سرزمینش صرف کرده است و توان رهبری سیاسی-اقتصادی و اداری او، ادغام

می‌کنند، در حالی که هیچ شکی در مقاومت و مبارزه عرفات در راه فلسطین نیست و آنچه که مورد انتقاد است، سوءتدبیر وی و استفاده از تمامی روشها برای تثبیت قدرت خود می‌باشد. او در این راستا به افرادی میدان داد که صلاحیت پستها و مقامهایی را که در اختیار گرفته بودند، نداشتند. با پول، طرفداران خود را خرید و در برابر فساد گسترده در تشکیلات خود گردان فلسطین چشمهای خود را بست.

بخش چهارم کتاب تحت عنوان

«دموکراسی و شیوه نبوی- خلیفه ای» به تعریف مفهوم، ویژگیها، شرایط و امتیازات دموکراسی و موانع تحقق آن در نظامهای سیاسی و جوامع عربی پرداخته است. نویسنده در ابتدا تأکید می‌کند که دموکراسی روشی برای اداره یک نظام سیاسی است و هرگز یک ایدئولوژی به شمار نمی‌آید. به نظر وی در یک دموکراسی کامل و جامع، شرایط و اصول زیر حاکم می‌باشد:

۱. احترام به حقوق بشر و وجود آزادیهای نظیر آزادی عقیده، آزادی اظهار نظر، آزادی چاپ و ...؛

۲. حاکمیت قانون و مساوات همه افراد جامعه در برابر آن؛

۳. وجود مکانیزمی آشکار برای چرخش قدرت به ویژه در قوه مجریه به شکل قانونی و مسالمت آمیز از طریق مشارکت سیاسی؛

۴. تکثرگرایی و احترام به وجود اپوزیسیون و فعالیت آنها در عرصه سیاسی و حضور در انتخابات؛

۵. احترام به حقوق فردی و شهروندی؛

۶. فعالیت اتحادیه‌ها، انجمنها،

سندیکاها و سازمانهای جامعه مدنی.

در فراز دیگری از این بخش، مؤلف با بررسی نیروهای سیاسی مؤثر در جهان عرب طی سده‌های نوزدهم و بیستم قرن گذشته میلادی نظیر اسلام‌گرایان، ملی‌گرایان و مارکسیست‌ها، نتیجه می‌گیرد که آزادی و دموکراسی هرگز دغدغه نخست این نیروها نبوده است. آنها نه تنها به دموکراسی خدمت نکرده‌اند، بلکه به آن حمله کرده و از اهمیت آن کاسته‌اند. وی مهم‌ترین بهانه‌های این گروهها و نیروها را اینچنین بر می‌شمرد:

۱. دموکراسی متعلق به جوامع پیشرفته سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است، در حالی که جوامع عربی در مجموع عقب مانده هستند و بی‌سواد، فقر و روابط

قبیله ای بر آنها حکم فرماست. در نتیجه، این جوامع آماده دموکراسی نیستند.

۲. جوامع عربی دارای فرهنگ سیاسی که بتوانند به تمرین دموکراسی بپردازند، نیستند.

۳. در جوامع عربی هنوز طبقه متوسط که بیش از دیگر طبقات جامعه به دنبال دموکراسی هستند، شکل نگرفته است.

۴. قدرتهای بیگانه خواستار آن نیستند که در کشورهای عربی، دموکراسی واقعی حاکم گردد.

۵. جغرافیای ویژه جهان عرب که عمدتاً پوشیده از مناطق بیابانی است، بر خصلتهای گروهی و آداب و رسوم مردم این بخش جهان بسیار تأثیر گذار بوده و باعث شده است که آنها به راحتی پذیرای دموکراسی نباشند.

نویسنده به طور مفصل به تمامی این بهانه پاسخ می دهد و اظهار می دارد که یکی از مهم ترین مشکلات فعلی جهان عرب در پذیرش دموکراسی، رواج این طرز تفکر است که همراه با دموکراسی انواع انحطاطهای اخلاقی نظیر مصرف مشروبات الکلی و بی بند و باریهای جنسی نیز وارد جوامع

مذهبی عربی می شود و دین و اخلاقیات را از بین می برد. این در حالی است که دموکراسی چیزی جز سازوکاری برای حکمرانی نیست و می تواند براساس ارزشهای جامعه تنظیم گردد و مورد استفاده قرار گیرد. نویسنده در پایان کتاب نتیجه گیری می کند که حاکمان و رهبران این بخش از جهان از آنجا که سالیان درازی است از شیوه رهبری - سلطه گرایی استفاده می کنند و با طرح مغالطه آمیز شعارهایی مثل «حاکمیت خدا» به جای «حاکمیت انسان» که در وهله اول توجیهی است برای استمرار و تداوم حکومت همین رهبران، در واقع بدین ترتیب راهکاری برای ممانعت از دستیابی مردم به قدرت و اجرای عملی حکومت مردم بر مردم می یابند.



مقایسه بین دموکراسی و شیوه رهبری - سلطه گرایی

شیوه رهبری - سلطه گرایی	دموکراسی
۱. نظام حکمرانی مبتنی بر قانون اساسی با مشارکت گروه‌های مختلف جامعه.	۱. نظام حکمرانی مبتنی بر قانون اساسی با مشارکت گروه‌های مختلف جامعه.
۲. قوه مجریه برتر از دیگر قوا و مداخله گر در امور قوه مقننه.	۲. قوای سه گانه جدا از هم و بدون مداخله در امور یکدیگر.
۳. رئیس کشور فراتر از تمامی خواست و ضمن مداخله در امور آنها به هیچ نهادی پاسخگو نیست.	۳. رئیس کشور و رئیس دولت در برابر قوه قضاییه و قوه مقننه پاسخگو هستند.
۴. اگر قوه مقننه ای بود، یا از سوی حاکم برگزیده می شود و یا با برگزاری انتخاباتی صوری به خدمت رهبر در می آید.	۴. قوه مقننه از طریق انتخابات عمومی و با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود و رأی اکثریت بر آن حاکم است.
۵. یا شهروندان مشارکتی ندارند و یا مشارکتشان بسیار محدود و صوری است.	۵. مشارکت شهروندان شرط اصلی انتخاب رئیس دولت و نمایندگان پارلمان است.
۶. حکومت قانون یعنی آنچه که حاکم تصمیم می گیرد. آزادیهای عمومی را حاکم و دستگاههای امنیتی او تعیین می کند و قدرت در اختیار رهبر یا یک گروه اقلیت می باشد.	۶. مهم ترین اصلهای قانون اساسی حکومت قانون بر تمامی مردم و تضمین آزادیهای عمومی و عدم تعیین سرنوشت ملت توسط یک فرد یا گروه اقلیت می باشد.
۷. قوانین از سوی قوه مقننه تصویب می گردد.	۷. قوانین از سوی قوه مقننه تصویب می گردد.
۸. ممنوعیت هر گونه اختلاف و وجود اپوزیسیون و برقراری یک نظام تک صدایی.	۸. مصونیت تکثرگرایی و احترام به وجود اختلاف نظر و حق اپوزیسیون در ارایه آراء و نظرات.
۹. ضعف ساختارهای سیاسی و پرستش حاکم و تأیید کامل تصمیمات وی.	۹. استقرار ساختارهای سیاسی و ضعیف بودن فردگرایی.
۱۰. حاکم تلاش می کند که خود را اساس هر نوع تاهل و مساواتی نشان دهد و آن را عنایت و لطف خود قلمداد می کند.	۱۰. احترام به مساوات و تاهل و تسامح نسبت به یکدیگر.
۱۱. تعدد مراکز تصمیم گیری تهدیدی علیه دولت و حاکم تلقی می گردد.	۱۱. وجود مراکز مختلف تصمیم گیری برای انتخاب مناسب ترین تصمیمات از سوی دولت.